

کرکتر و پیام داستان های کوتاه نصیر احمد احمدی

پوهنیار هجرت الله قدردان و پوهنیار عبدالوکیل لیوال
اعضای کادر علمی دیپارتمنت پشتو، پوهنتون جوزجان

چکیده

عنوان این مقاله (کرکتر و پیام داستان های کوتاه نصیر احمد احمدی) با معرفی کرکتر شروع شده است، در این تحقیق به چهار داستان کوتاه از احمدی پرداخته ایم و در نتیجه مشخص شده است که احمدی همراه با استفاده از کرکترهای خوب و مناسب، جامعه را از طریق داستان های کوتاه رهنمایی میکند، و همچنان او برای اصلاح جامعه تلاش کرده، کاستی های جامعه را با زبان هنرمندانه بیان نموده تا از تکرار آنها جلوگیری کند. لازم به ذکر است که این روش پژوهشی کتابخانه ی است که پس از مطالعه کتاب های داستان کوتاه احمدی به بحث کرکتر و پیام پرداختیم.

کلیدواژه ها: پیام، داستان کوتاه، کرکتر.

مقدمه

ادبیات نه تنها وسیله ای برای گذراندن وقت و حواس پرتی نیست، بلکه ابزاری برای اصلاح جامعه است و برای نجات جامعه از بسیاری از اعمال ناخوشایند و بد، می توان از هنر ادبیات استفاده کرد. که این رهنمایی را میتوان از طریق شعر و نثر انجام داد، اخیراً بازار داستان کوتاه نسبت به قسمت های دیگر بسیار داغ شده و نویسندگان به راحتی می توانند از طریق این ابزار پیام خوب و مناسبی را به جامعه ارائه کنند، آقای احمدی این کار را انجام داده است، قلم خود را برای اصلاح جامعه در قالب داستان کوتاه با آوردن کرکتر های مناسب و واقع بینانه کاستی های جامعه را مشخص کرده بر این اساس سعی کردیم داستان های کوتاه احمدی را نیز بخوانیم، بیرون بیاوریم. در مورد پیام ها و کرکتر های آنها بحث کنیم

ارزش موضوع

یک داستان کوتاه برای جامعه نوشته می شود و جامعه آن را می خواند، اگر کرکترها خوب و کافی وارد آن شوند، مخاطب آن داستان ها افزایش می یابد و پیام داستان ذکر شده مورد قبول جامعه قرار می گیرد، هر داستان کوتاهی باید دلچسب و مناسب باشد. پیام خوبی پشت آن نهفته باشد که در نتیجه این تحقیق پیام ها و کرکترهای داستانهای کوتاه احمدی روشن شده است.

هدف از مطالعه

هدف اصلی این پژوهش این است که بدانیم موضوعات داستان های کوتاه نصیر احمد احمدی چقدر بر اساس نیاز جامعه تعیین شده، چه پیام هایی برای جامعه دارند و از چه کرکترهایی در آنها استفاده شده است

روش تحقیق

روش این تحقیق کتابخانه ای است، چهار داستان کوتاه از کتاب های مختلف نصیر احمد احمدی برگرفته شده است که پس از مطالعه آنها، در مورد پیام و کرکتر آن بحث و گفتگو شده است

سوالات تحقیق

کرکتر چیست؟

اهمیت پیام داستانهای کوتاه چیست؟

احمدی از چه کرکتر هایی در داستان های کوتاه خود استفاده کرده است؟

داستان کوتاه احمدی چه پیام هایی دارد؟

پیام داستان های کوتاه احمدی با توجه به نیاز جامعه چقدر است؟

پیشینه تحقیق

درباره رمان های نصیر احمد احمدی تحقیقات مختلفی انجام شده است، اما هنوز درباره کرکتر و پیام داستان های کوتاه او تحقیقی صورت نگرفته است، این اولین تحقیق در این زمینه است.

کرکتر و پیام داستان های کوتاه نصیر احمد احمدی

نصیر احمد احمدی از پرورش دهندگان بزرگ ادبیات روایی زبان پشتو و نویسنده ای توانا است که ده ها داستان کوتاه و رمان برای زبان و ادبیات پشتو نوشته است که تعدادی از داستان های کوتاه او را خواندیم و به کرکتر در آن پرداختیم، اما قبل از آن بحث، به طور خلاصه به معرفی کرکتر احمدی می پردازیم:

کرکتر عنصر مهم و اساسی یک داستان است و بدون کرکتر نمی توان داستان ساخت. در خصوص شناسایی کرکتر بحث های مختلفی مطرح شده است اما به طور کلی تعریف کوتاه و جامعی را می توان به شرح زیر بیان کرد:

کرکتر کسی است که بر اساس گفتار، کردار، رفتار و عادات آن داستان ساخته میشود. (هاشمی، ۱۳۸۹، ۱۱۲)

کرکتر محوری و کرکتر های فرعی دیگری در داستان وجود دارد که به کرکتر محوری، قهرمان داستان نیز گفته می شود. (هیوادل، ۱۳۹۰، ۲۱۴)

کرکتر های داستان باید شبیه آدم های واقعی باشند و هیچ گونه تصنعی که به توانایی یک نویسنده خوب مربوط می شود وجود نداشته باشد، ابتدا به بحث کرکتر می پردازیم.

مرد برفی: در این داستان کوتاه احمدی (مرد برفی) کرکتر اصلی پیرمردی است که به دلیل ضعف و فقر به امید کمک به روستایی می رود و به دلیل شدت جنگ در جماعت همان روستا باقی مانده است، پیرمرد آدم خجالتی و کم حرفی بود، زیاد حرف نمی زد، با شنیدن برف فقط لبخندی زد و تشکر کرد. در ابتدا این حرف ها به خوبی در گوش روستاییان جا می شد، اما با ادامه بارش چهار پنج روزه، اهالی روستا از پاک کردن برف خسته شده اند و حرف های پیرمرد خوب نمی گنجد. اهالی روستا می گفتند پیرمرد جای گرم و غذای مجانی پیدا کرده، از بارش برف تشکر می کند. او بود که اسمش را آدم برفی گذاشت و وقتی او را آدم برفی صدا می کرد، پنهانی می خندید، اما هیچکس از سکوت پیرمرد خبر نداشت، پیرمرد سال گذشته پسر کوچکش را در جنگ ها از دست داده بود و گفت: بله. اگر برف زیاد باشد، راه های روستا مسدود می شود و حرکت ماشین ها و تانک ها نیز متوقف می شود، صلح برقرار می شود و هیچ جنگی وجود نخواهد داشت. پس به برف خوشبین بود، فکر می کرد که برف جلوی خونریزی را می گیرد.

قسمتی از ماجرا از این قرار است: «پیرمرد ساکت شد و به اهالی روستا نگاه کرد، آنها با تعجب به او نگاه کردند، هوا سرد بود اما همچنان خوب بود، راه های روستا بسته بود و رفت و آمد وجود نداشت، ماشین، موتور و کامیون ها می رفتند و هوا بسیار سرد بود، اما وقتی برف متوقف شد و جاده ها سیاه شد، صدای تیراندازی را شنیدم، پسر کوچکم را زد و خون او روی سایه دیوار با برف ریخت، غمگین نباش. برف می بارد دعا کنید آنقدر ببارد که سی روز راه ها را ببندد نمی توان گفت که چند روز خونریزی را بند می آورد» (احمد، ۱۳۸۸، ۸۰)

از داستان کوتاه بالا می توان نتیجه گرفت که مردم آنقدر از جنگ و جنگ و خونریزی خسته شده اند که حتی به باد و باران و تگرگ نیز خوش بین هستند، به طوری که راه جنگ بسته است، زیرا راه سفر نه، وجود دارد و نه هم هیچ جنگ. در این داستان کوتاه تصویر روشنی از جامعه ما ارائه شده است، حوادث زیادی در این جامعه رخ داده است که در آن افراد بیگناه کشته شده اند، مادران بی خانمان شده اند، خواهران برادران خود را از دست داده اند، همسران شوهران خود را از دست داده اند، هر خانواده ای درد را دید، یک بیگناه کشته شد، برخی از آنها تشییع جنازه کردند، اما برای بسیاری از انسانهای این سرزمین که جان شانرا از دست دادند برای شان تشییع جنازه هم گرفته نمیشد، زیرا صبح خانه را ترک می کرد، قربانی جنگ می شد و بعد درکش از بین می رفت. یکی از مبتلایان به این درد و ناراحتی همین پیرمردی است که پسر خردسال خود را بر اثر جنگ از دست داده و روستا به روستا به دنبال نان می گردد تا صبح و عصر نانی پیدا کند.

این کرکتر داستان احمدی که به نام آدم برفی یا پیرمرد ایفای نقش می کند، کرکتری بسیار مناسب و واقع گرایانه به نظر می رسد که نشان از استعداد احمدی دارد و تصویری واقع گرایانه از روستا را بیان کرده، مانند بردن غذا به روستا. مسجد، قدردانی از مسافر و غیره

عشق: داستان کوتاه دیگری از نصیر احمد احمدی، دو کرکتر محوری در این داستان کوتاه (عشق) وجود دارد. اولین کرکتر اصلی یک دختر شهر زیبا و مغرور است. هر روز صبح چند لحظه زیر درختان انگور می نشست و از هوای پاک و گل های قرمز و برگ های سبز لذت می برد. حیاطشان را تمیز می کند. دختر صبح که از خواب بیدار می شود، از پنجره اش جوانی لاغر اندام در باغ را می بیند که در حال شستشوی خیابان های وسط حیاط با لوله است. طبق عادتش روی صندلی زیر سایه بان انگور می نشیند و چند صفحه رمان عاشقانه می خواند، جایی که پسر هم دارد چمن های حیاط را پاک می کند و هر وقت دختر با او صحبت می کند یا چیزی از او می پرسد، فقط آویزان می شود. سرش و صدای آهسته ای پاسخ کوتاهی می دهد. هیچ وقت به دختر نگاه نمی کند و با او حرف نمی زند، کارهایش تاثیر بدی روی دختر می گذارد و او به همکلاسی های دانشگاهش فکر می کند که همیشه برای صحبت با او بهانه می خواهند یا تظاهر می کند که دفترش را حمل می کند. که برای او غیرقابل تحمل است زیرا یک پسر زشت روستایی هیچ توجهی به آن نمی کند. اما این دختر مغرور دلش را با این پسر زشت می بازد و همیشه دنبال بهانه ای می گردد تا با او حرف بزند، آنجا ماهیت عشق را می فهمد و می فهمد که عشق هرگز در رنگ و زیبایی

نیست و نه در خوبی و بلندی زندگی محدود است. او به ضرب المثل پشتو پایبند است (قلبی که دوست دارد، زیبایی نمی خواهد) و می داند که عشق فقط کار دل است و همچنین می داند که عشق با وجود زیبا و شیرین بودن بسیار بی رحم است. بله، چون عشق به چنین پسری است که مدت هاست دلش را به یک دختر روستایی باخته است و برای زیبایی و غرور و ثروت این دختر مغرور در قیاس با آن دختر روستایی ارزشی قائل نیست.

دختر مغرور چنان عشق را می گیرد که از خانواده دور می شود. از درس و مال و کل زندگی و خواب و غذا و آسایش بر او حرام است و هر روز از همان پنجره اتاقش پسر روستایی را تماشا میکند و در فکر عشق او فرو میرود. (۳:۵۴)

بخشی از این داستان را می خوانیم: «حرف های دنیا را در دلش چرخاند، لب هایش تکان خورد، اما چیزی نشنیدم. نمی دانم چه می گفت و چگونه آنجا را ترک کرد. اما وقتی حواسم به خودم بود، جلوی همون تخت دراز کشیده بودم و روبالشی ام خیس از اشک بود، دختر ساکت شد و پاهایش را روی هم گذاشت، دستش می لرزید، دوباره کنار صفحه ایستاد و در حالی که به آن نگاه می کرد. لب هایش تکان می خورد از آن روز دیگر زمین نخورده ام فقط نگاهش می کنم و غمش را حس می کنم. اوه عشق خیلی اسم بی رحمی است! دختر مبهوت شده بود، به دستانش نگاه کرد، النگوی طلای دست راستش را بالا کشید و النگو را به پهلویش نزدیک کرد و گفت:

اینجوری با من عشق ورزیدن، خنده ام را بریدم، دوستانم را فراموش کردم، درس را فراموش کردم، خواب و غذا را حرام کردم. پدر و مادرم را خواباندم، سپس به برادر کوچکترم که برایم عزیز بود سیلی زدم.» (احمدی، ۱۳۹۰، ۵۵)

از داستان کوتاه فوق می توان نتیجه گرفت که در داستان کوتاه ذکر شده دو تناقض وجود دارد، یک طرف دختر زیبا، مغرور و پولدار و در طرف دیگر پسر زشت روستایی. یک دختر شهرستانی عاشق پسری روستایی می شود، اما تضادهایی بین آنها وجود دارد، مانند: ثروت، فقر، شهر، روستا، زیبایی و زشتی، همه این تضادها در برابر عشق تبدیل به سدهای شنی می شود و سیل عشق را پایان می دهد. و دختر مغرور عاشق پسر فقیر و درمانده می شود. پس می توان گفت که عشق قدرتی است که در برابر آن هیچ بند پول و ثروت وجود ندارد و این قدرت می تواند به راحتی این پیوندها را بشکند. نکته دیگر که در کرکتر های این داستان است، احمدی بسیار ماهرانه کرکتر مناسبی برای یک دختر شهرستانی و پولدار بازی کرده است و برعکس، کرکتر پسر روستایی نیز طبیعی است، زیرا تعهد او در مقابل دختر قرار می گیرد. که به معنای متعهد ماندن به عشق روستایی خود است. توانایی داستان نویسی نویسنده از این کرکتر ها به خوبی نمایان می شود.

بی تربیت: این یک داستان کوتاه دیگر از نصیر احمد احمدی است، در این داستان کوتاه، کرکتر اصلی یک مرد جوان و کرکتر منفی مقابل او یک پیرمرد است، جوان داخل اتوبوس بالای صندلی نشسته است که پیر مرد داخل اتوبوس میشود میخواهد که جوان صندلی اش را به پیر مرد واگذار کند اما جوان این کار را نمیکند به همین اساس پیر مرد قهر شده جوان را به الفاظ زشت سرزنش میکند، پیرمرد دهانش را باز می کند و با مرد جوان صحبت می کند، اما جوان به پایین نگاه می کند و چیزی به پیرمرد نمی گوید، پیرمرد به صحبت کردن ادامه می دهد، می گوید یک جوان تحصیل کرده است! اخلاق ندارد، با تحصیل چه کرد، باید تربیت می شد، چشمان جوان پر از اشک بود، اما باز هم چیزی نگفت که اتوبوس ایستاد و نگهبان ها آمدند و پول بلیط از مردم جمع میکند، پیرمرد پولش را می دهد، از جوان هم پول می خواهد، جوان به او می گوید مادرم پول بلیط را داده، پس نظافتچی اتوبوس به او می گوید خوب! آیا شما آن جوان پابرنه هستید؟ پیرمرد سرش را خم می کند و با تعجب به او نگاه می کند که مرد جوان پا ندارد.

برویم و بخشی از این داستان را بخوانیم: «پیرمرد سوار اتوبوس شد، دستانش را روی هم گذاشت، نیمی از صندلی ها را زنان اشغال کردند، از بقیه صندلی ها گذشت و جز ریش سفید چیزی ندید. پیشانی را بالا آورد، به سختی در میان مردم ایستاده راه افتاد، سر جوانی ایستاد، احترامی برای بزرگترها نیست!

پیر مرد دی گری که روی صندلی دیگر نشسته بود گفت: ما هم جوانی را گذرانیدیم، اما آنقدر بی ادب نبودیم، بزرگتر و کوچکتر را می شناختیم، صدای پیری از صندلی آخر می آمد! چه کار می کنی پدرش چیزی به او یاد نداده، بگذار بنشیند.» (احمدی، ۱۳۸۸، ۶۶)

از داستان کوتاه بالا، این پیام را دریافت می‌کنیم که قضاوت در مورد افراد برای ما بسیار آسان شده است، ما به این نگاه نمی‌کنیم که چقدر قضاوت ما بر اساس واقعیت است، ما تصمیم می‌گیریم یک بار چیزی را ببینیم، همین. با گذشت زمان، تصمیمات غلط ثابت می‌شود و در مقابل دیگران خجالت زده و حقیر می‌شویم. ما تحقیق نمی‌کنیم، چیزی را که به نظرمان خوب می‌آید، خوب می‌دانیم و آنچه را که به نظرمان بد می‌آید، آن را بد می‌دانیم که این نقص خودمان است، آنها را قضاوت می‌کنیم، از زندگی و کرکتر مردم انتقاد می‌کنیم. اما کمتر منطقی فکر می‌کنیم.

با توجه به کرکترها، در این داستان از کرکترهای بسیار مناسبی استفاده شده است، کرکتر جوانی که پاهای خود را از دست داده، به پیرمرد نگاه می‌کند و چشمانش پر از اشک می‌شود. همچنین از کرکتر پیرمرد به درستی استفاده شده است، اما کرکتر پیر مردان دیگر چندان قانع کننده نیست زیرا همه پیرمردان ما اینطور نیستند که کورکورانه قضاوت کنند، مثل دست زدن برای جوانان در اتوبوس. جامعه رهبران بسیار دقیقی دارد و نمی‌توان با قضاوت‌های غیرضروری همه را یکسان قضاوت کرد، برخی از پیر مردان ما در چنین صحبت‌ها دقت زیادی ندارند.

جنایت: این داستان کوتاه دیگری از نصیر احمد احمدی است که کرکتر اصلی این داستان کوتاه (جنایت) پسری چهارده ساله است که به دلیل نداشتن مجوز اقامت در ایران توسط پلیس آنجا دستگیر شد. یک هفته پس از رنج‌ها و مشکلات فراوان به افغانستان بازگردانده می‌شود، پسر بدون خانواده همه جا می‌رود، اما بعد از راه رفتن و دویدن زیاد احساس گرسنگی می‌کند، اما افسوس که چیزی در چننه ندارد. آن را در دست دارد و در همان حال به نانوایی نگاه می‌کند و در دلش آرزوی خوشبختی می‌کند اما وقتی به نانوایی می‌رود نانوایی برایش نان نمیدهد اما وقتی که کباب فروش کودک بیچاره و مظلوم را نگاه میکند برایش دو سیخ کباب می‌دهد که بعد از خوردن کباب پسر جوان می‌خواهد از صاحب هتل می‌خواهد که اجازه خواب را در هتلتش بدهد اما صاحب هتل به او اجازه خواب نمیدهد که پسر جوان از سردی هوا بیرون از هتل جانش را از دست میدهد یا از شدت سرما می‌میرد. نظام پزشکی و قضایی هم مطمئن است که پسر از سرما مرده و پرونده مختومه اعلان می‌شود اما کباب فروش تمام واقعیت‌ها را به دادستان می‌گوید و همچنین به او می‌گوید که صاحب هتل باید به مجازات شود. اما صاحب هتل با رشوه دادن به دادستان از این پرونده خود را تبرئه می‌کند. (درانی، ۱۳۹۵، ۷۷)

بخشی از این داستان را می‌خوانیم: «صبح زود یک ماشین پلیس کوتاه آمد، ایستاد و درهایش را باز کرد، آنها را کتک زدند، پسر را به دیوار ضخمی چسبانده بودند، سرش را به دیوار تکیه داده بود. افسر پولیس و دی‌گر همراهانش هیچ عذر جوان را نپذیرفت او را گرفتار و از خاک ایران خارج کرد.» (سیدی، ۱۳۸۹، ۱۰۷)

از داستان کوتاه بالا می‌توان این پیام را دریافت کرد که هنوز در جامعه ما به مظلومان نگاه تحقیرآمیز می‌شود، مردم برای رفع امیال بدشان از حیوانات لباس پوش و مسئولان فاسد نظام برای پر کردن جیب خود می‌خواهند تا به نفع مردم تصمیم بگیرند، همچنین این داستان صدایی است در برابر بی‌عدالتی و ظلم و صدای مظلوم که باید بلند شود. با توجه به کرکترها، در این داستان از کرکتر یک پسر جوان و سپس کرکتر مناسب استفاده شده است، اما کرکتر کباب فروش، این پیام را به ما می‌دهد که همه وجدان‌ها نمرده‌اند، بسیاری از مردم برای عدالت ایستاده‌اند، برای عدالت و عدالت مبارزه می‌کند اما در عین حال کرکتر صاحب هتل به ما نشان می‌دهد که اعتماد به همه سخت شده است و این یک واقعیت بزرگ است. در مجموع کرکترهای این داستان کوتاه با جامعه مرتبط هستند و به حقیقت نزدیک هستند.

نتیجه‌گیری

طوری‌که موضوع این مقاله کرکتر و پیام داستان‌های کوتاه نصیر احمد احمدی، داستان نویس خوب پشتو است، در پایان باید گفت:

در این مقاله به چهار داستان کوتاه از نصیر احمد احمدی پرداخته ایم که مطالب این داستان‌ها از جامعه گرفته شده و با زبانی هنرمندانه به جامعه ارائه شده است، کرکترها با توجه به موضوع و کرکتر مناسب انتخاب شده‌اند. نویسندگان توانایی خود را نشان می‌دهد، احمدی در کرکتر پردازی بسیار موفق است، بنابراین داستان‌های او لذت و کیفیت بهتر دارد. همچنین در قسمت پیام داستان‌ها، هر داستان برای بهبود جامعه نوشته می‌شود، مشکلات و کاستی‌های جامعه را به منظور بهبود و اصلاح

جامعه در نظر می‌گردد، مانند داستان کوتاه (بی تربیت)، احمدی به تعبیر بسیار خوب، مشکل بزرگ جامعه که قضاوت بی مورد است، به جامعه بیان کرده است.

مأخذ

- احمدی، نصیر احمد. (۱۳۹۰ل). **راخئی کیسه ولیکو**. جلال اباد: انجمن انتشارات مومند.
- احمدی، نصیر احمد. (۱۳۸۸ل). **د واوری س یری** (مجموعه داستانهای کوتاه). جلال اباد: انجمن انتشارات مومند.
- احمدی، نصیر احمد. (۱۳۸۸ل). **س یره سیلی** (مجموعه داستانهای کوتاه). کندهار: انجمن انتشارات بینوا.
- احمدی، نصیر احمد. (۱۳۸۸ل). **مینه** (مجموعه داستانهای کوتاه). جلال اباد: انجمن انتشارات مومند.
- باجوری، بریالی. (۱۳۹۷) ل. **د ادب تاریخ معاصره دوره**. کابل: انجمن انتشارات جهان دانش.
- درانی، مومند. (۱۳۹۵ل). **د نصیر احمد احمدی د نثری ادبی ژانروو څیړنه**. کابل: ها انجمن انتشارات هاشمی.
- سیدی، سید نظم. (۱۳۸۹ل). **ناول څن گه ولیکو؟**. جلال اباد: انجمن انتشارات مومند.
- بن کلی، اجمل. (۱۳۹۴ل). **ادبی زوایی**. گردیز: انجمن انتشارات علمی.
- هاشمی، سید محی الدین. (۱۳۸۹ل). **د نثری ادب ډولونه**. جلال اباد: انجمن انتشارات وحدت.
- ه یوادمل، زلمی. (۱۳۹۰ل). **پښتو نثر اته سوه کاله**. کابل: انجمن انتشارات دانش.